

## هاء هویّه

فاروق ایزدی‌نیا

### مقدمه

در دستور زبان، استفاده از ضمیر منوط به وجود اسم قبل از آن است که ضمیر به آن راجع گردد. در غیر این صورت استفاده از ضمیر، ابتدا به ساکن، منطقی به نظر نمی‌رسد. اصطلاح "مرجع ضمیر" گویای آن است که ضمیر باید رجوعی به قبل از خود داشته باشد.

در سورة القدر (۹۷) قرآن کریم آمده است، "اَنَا انزلناه فی لیلة القدر." مفسران مسلمان ضمیر "هـ" را راجع به قرآن می‌دانند اما مرجعی در سورة مزبور ذکر نشده است که دالّ بر ارجاع این ضمیر به آن باشند. بنابراین، باید یقین کرد که "هـ" فی نفسه باید اسم باشد نه ضمیر. یعنی، نازل کردیم "هـ" را در شب قدر. و از آنجا که در همان سورة مبارکه آمده است که این شب برتر از هزار ماه است و در آن شب ملائکه و روح به اجازة پروردگارشان نازل شدند و صلح و سلام برقرار می‌شود، باید اهمیتی به مراتب فراتر از آن داشته باشد که در مخیلة بشر می‌گنجد. زیرا در نفس آیه مزبور خداوند می‌پرسد، "تو چه دانی که شب قدر چیست؟" گو این که در بعضی ترجمه‌ها "چه چیزی تو را از لیلة القدر آگاه کرد؟" آمده است. به هر حال، درک این شب و اهمّیت آن و اهمّیت "هـ" نازله در آن شب باید فراتر از درک بشر، بخصوص در دور اسلام بوده باشد.

در این مختصر، قصدی بر این نیست که راجع به "هـ" و اهمّیت آن در امر بهائی سخنی گفته شود، بلکه این مستمسکی است برای بیان کلامی درباره ولادت جمال ابهی، مکّم طور، من لم یولد و لم یولد.

### لیلة القدر

در واقع لیلة القدر شب ولادت حضرت بهاءالله است لا غیر و آیه مبارکه قرآنی نیز بشارت این یوم را می‌دهد. جمال مبارک بنفسه المبارک می‌فرمایند، "انّها لیلة فیها وُلِدَ محبوب العالمین." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۷).

لیلة القدر، شب ولادت حضرت بهاءالله، منشأ نورانیت جمیع ایام است. در یکی از الواح ولادت خویش نیز به نزول "ملائکه و روح" که در آیه قرآنی بدان اشارت رفته، مذکور است که، "نَزَلَتْ فِیهِ الْمَلٰئِکَةُ وَ الرُّوحُ بِاَبْرٰیقِ الْکَوْثَرِ وَ التَّنْسِیْمِ وَ فِیهِ رُزِّیْنُ کُلِّ الْجَنَانِ بطراز الله المقتدر العزیز المَنّان" (ایام تسعه، ص ۴۹)

## ارتباط لیلۃ القدر با "هـ" مذکور در سورۃ القدر

جمال مبارک علت ارتباط مزبور را چنین توصیف می‌فرماید، "قد زینّا لیلۃ القدر بالهـاء لیوقننّ اهل البهـاء بهذا الاسم الأعظم العظیم." (لنالی الحکمة، ج ۱، ص ۷۶) جالب است که جمال قدم اشارتی نیز دارند که، "بها زین الفرقان من قبل" (همان مأخذ). سپس به ترکیب آن با "واو" اشارتی دارند که به واسطه آن "ستّه" ظاهر و عیان گشت. ترکیب "هـ" و "و" در واقع ظهور الهی بر بندگان است. چه که "هـ" از "غیب هوئیہ" حکایت دارد و "و" از ظاهر الوهیت و چون ترکیب حاصل شود "هو" پدیدار گردد. این معنی در لوحی از قلم قدم عزّ نزول یافته است که "هو" اشاره به اسم الهی دارد و از برای اسم مزبور ظاهری است و باطنی که ظاهرش به هیکل الوهیت و هیأت ربوبیت اشارت دارد و باطنش به غیب هوئیہ و سرّ احدیّه و ذات بحتّه قدیمه. "عبر عن الباطن بالهـاء و عن الظاهر بالواو." و چون اراده ظهور فرماید "استقرّ هذه الهاء الغیبیة القديمة علی ذلك الهيكل العرشية الأزلية." (یادنامه مصباح منیر، ص ۱۷۴)

## معنای "هـ"

جمال قدم در لوحی که در بالا بخشی از آن نقل شد می‌فرماید که حضرت ربّ اعلیّ "هـ" را تفسیر فرموده‌اند: "قد فسرها من بشرّ الناس بظهوری أنّها زینت بما نزلت فیها الهاء الّتی انشعبت منها بحور الأسماء." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۷) لذا، برای اطلاع از تفسیر هـ باید به آن اثر عظیم رجوع نمود.<sup>۱</sup> اما، تعاریفی که از برای "هـ" در آثار جمال مبارک ذکر شده برای رعایت اختصار به سه مورد اشاره می‌شود:

۱- هـاء هوئیہ" در سورۃ الهیکل از قلم قدم نازل: "أن یا هـاء الهویة فی هذا الاسم [هیکل] قد جعلناک مخزن مشیّتی ثمّ مکن ارادتی لمن فی ملکوت الامر و الخلق فضلاً من لدن مهیمن قیوم." (آثار قلم اعلیّ، ج ۴، ص ۲۷۹)

۲- هویت بحتّه: در اثری از قلم قدم نازل، "از باء بحر اعظم هویدا و از ها هوئیّه بحتّه." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۴۰) عبارت "هوئیّه بحتّه" در کتاب ایقان در وصف کلیّه مظاهر ظهور به کار رفته است، "در مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرف و هویت بحتّه بر آن جواهر وجود شده و می‌شود." (ایقان، طبع آلمان، ص ۱۱۷)

۳- منشأ انقلاب در اشیاء: جمال قدم می‌فرماید از اتّصال باء به هـاء کلّ اشیاء منقلب شدند: "لمّ اتّصل الباء بالهـاء و امتزجا انقلب منهما کلّ الأشیاء من لدن ربّک المهیمن القیوم." (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۱۷)

## ولادت هیکل مبارک

به شهادت حضرت بهاءالله، در شب ولادت هیکل مبارک دروازه‌های بهشت گشوده شد و ابواب جهنم مسدود گشت و نسائم غفران وزیدن گرفت و جمیع ایام نور خود را از این شب اخذ کردند. اگرچه قبلاً اشارتی رفت که شب ولادت هیکل مبارک همان لیلۃ القدر است، اما به عبارتی جمیع لیالی قدر طائف حول این شب هستند.

در این شب کسی متولد شد که ملکوت غیب و شهود در انتظار ظهورش بودند. از همین شب بود که شیاطین از صعود به جبروت عزت و اقتدار منع شدند.

در کنار بسیاری از صفات دیگری که به این شب نسبت داده می‌شود، شهادت داده شده که ولادت "من لم یلد و لم یولد" در این شب صورت گرفته است. جمال مبارک آن را درباره ذات الوهیت به کار می‌برند، "الحمد لله مموج بحر النور بماء النارية الإلهية و مهیج احرف الظهور بالنقطة العمائیة الفردانیة ... لیشهدن الكل بأنه هو الحق لا إله إلا هو و إنه لهو الفرد الأحد الصمد الذي لم یلد و لم یولد و لیس کمثله شیء و هو الله المتکبر الجبار" (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۵)

اما، در لوح میلاد در مورد نفس مبارک مطرح شده است، "فیا حبذا من هذا الفجر الذي فیه استوی جمال القدم علی عرش اسمه الأعظم العظیم و فیه وُلِدَ من لم یلد و لم یولد." (ایام تسعه، ص ۵۰ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۴۴)

جناب دکتر داودی در جواب سائل درباره این بیان مبارک، شرحی درباره استفاده از این عبارت در حق مظهر ظهور بیان می‌کنند:

"بلافاصله به دنبال این آیه شریفه آیه دیگری هم هست که می‌فرماید: "طوبی لمن انغمس فی بحر المعانی من هذا البیان" یعنی خوشا به حال کسی که در دریای این بیان فرو برود و معانیش را دریابد و به حقیقت امر پی ببرد که در این گفتار ما چه خواسته‌ایم بگوئیم. این مطلب را بلافاصله دنبال همین آیه می‌فرمایند تا معلوم بشود که عبارت معنایی دارد سوای آنچه ممکن است متبادر به ذهن بشود. حال آن معنی که متبادر به ذهن می‌شود چیست؟ آن این است که چون "لم یلد و لم یولد" در شأن خدا آمده. بنابراین این ممکن است موهم ادعای الوهیت بشود و حال آنکه همانطور که خدمتتان در قسمت اول عرایض عرض کردم، مظهر امر، مظهر همه صفات الهی است، چون خود خدا منزّه از صفات و اسماء است، پس "لم یلد و لم یولد" هم مظهر امر می‌تواند باشد. چون مظهر همه صفات الهی است، همانطور که مظهر امر می‌تواند قادر باشد، می‌تواند عالم باشد، می‌تواند رازق باشد، حتی می‌تواند خالق باشد، می‌تواند سمیع باشد و بصیر باشد چون خدا خودش صفت ندارد پس صفت در شأن اوست...

"لم یلد" یعنی چه؟ یعنی نمی‌زاید. "لم یولد" یعنی چه؟ یعنی زاده نمی‌شود. مظهر امر زاده نمی‌شود، متولد نمی‌شود. آن کسی که در شب دوم محرّم سال ۱۲۳۳ هجری قمری متولد شد. آن مظهر امر نبود، او میرزا حسینعلی نوری پسر میرزا بزرگ نوری بود. توجّه می‌فرمائید، مظهر امر "لم یولد" است، متولد نمی‌شود. یعنی حقیقتی است که همیشه بوده و هست و خواهد بود. حقیقت واحد است. منتهی این حقیقت واحد که در عالم بعنوان مظهر امر همیشه بوده و هست و خواهد بود، هیچوقت متولد نمی‌شود و نمی‌میرد، و این یکی از اصول عقاید ماست که حقیقت همه مظاهر امر یک حقیقت بیشتر نیست. یعنی فرض کنید مثل آفتابی است که آنجا می‌تابد، منتهی آینه‌ای پیدا می‌شود که این نور را جلوه می‌دهد. اگر آن آینه نباشد، باز آفتاب در شأن خود وجود دارد. مظهر امر الهی یعنی اول صادر از حقّ، مشیت اولیه همیشه وجود دارد و هست و خواهد بود. او متولد نمی‌شود، منتهی در آن حین که در عالم همچو فردی از انسان متولد می‌شود، این مظهر امر در او جلوه می‌کند. بنابراین خود مظهر امر، از آن لحاظ که مظهر امر است، "لم یولد" است، هیچوقت متولد نشده، یعنی حتی قدیم است، قدیم زمانی است، یعنی تا خدا بوده او هم از او صادر شده و هست.

این حقیقت، این اشاره به این اصطلاح، اصل اصیل فلسفه معتقدات بهائی است که مظهر امر حقیقت واحد است و همیشه بوده، همیشه هست و همیشه هم خواهد بود. هیچوقت هم متولد نمی‌شود، فقط همانطور که می‌فرماید این فجری است که متولد شد کسی که متولد نمی‌شود: "هذا یوم فیه ولد من لم یلد و لم یولد". یعنی در این روز کسی به جهان آمد که آن حقیقت لم یولد را در خودش منعکس کرد. پس به این ترتیب توجّه می‌فرمائید که این بهیچوجه ادّعای الوهیت، خدای ناکرده، نیست که ما بر طبق نصّ صریح حضرت ولیّ امرالله ممنوعیم از اینکه چنین تعبیری از بعضی از آیات الهی بکنیم. همینطور "لم یلد" یعنی متولد نمی‌کند. نمی‌زاید. این اشاره به عصمت کبرای مظهر امرالله است که شریکی در آن نیست، یعنی هیچوقت از مظهر امر، مظهر امر نمی‌زاید... (الوهیت و مظهریت، ج ۲، ص ۲۸)

از آنجا که شیخ نجفی نیز اتهام ادّعای الوهیت را به حضرت بهاءالله وارد کرده، جمال مبارک در دو لوح جداگانه به او جواب داده‌اند. "از قرار مذکور این آیام ابن باقر ارض صاد، حسب الامر سلطان، در مدینه طا وارد و در یکی از مجالس گفته باید سوره توحید را ترجمه نمایند و به هر یک از اهل مملکت بسپارند تا کلّ دانند حق لم یلد و لم یولد است و بابیها به الوهیت و ربوبیت قائل. سبحان الله آیا چه شده که ابن عمران در طور عرفان بعد

از اصغای اِنْتی اَن الله از سدره مبارکه ذکر نمود و دفتر توحید را ترجمه فرمود؟ باری، اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اِنَّق الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما. لعمرالله کلمه مبارکه اِنَّ انا الانسان نزد مظلوم اعظم است از جمیع آنچه ادراک نموده‌اند" (مجموعه اشراقات، ص ۴۰).

در لوح مبارک خطاب به شخص او، معروف به لوح ابن ذئب، چنین نازل: "آن جناب یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کَل معلوم و مبرهن گردد که حق لمیلد و لمیولد است و بابیها به ربوبیت و الوهیت فائلند. یا شیخ این مقام مقام فنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدل بر نیستی بحت بات است. این مقام لأمکک لِنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیاةً و لا نشوراً است. یا شیخ علمای عصر در تجلیات سدره بیان لابن عمران در طور عرفان چه می‌گویند؟ آن حضرت کلمه را از سدره اصغا نمود و قبول فرمود ولکن اکثری از ادراک این مقام محروم؛ چه که بما عندهم مشغولند و از ما عندالله غافل." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۳۲-۳۱).

جمال قدم بنفسه المقدس کلمه "وُلِدْتُ" و "لمیلد و لمیولد" را مقایسه می‌فرمایند که اگر بر لسان مظهر ظهور جاری شود هر دو صحیح است: "شرافت علم و عرفان بما هو علم و عرفان نبوده؛ اگر منتهی به حق و قبول او شود محبوب والا مردود. کَل الفاظ در آن ساحت در رتبه واحده مذکور. مثلاً لو يقول وُلِدْتُ كقوله لمیلد و لمیولد. اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان انام است، چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی و ارفع است، ولکن این امتیاز هم نظر به قبول حق است و به اراده او محقق شده ... آن بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه." (اقتدارات، ص ۸۹)

### ظهور کینونت مکنون و غیب مخزون

این معنی در بسیاری از آثار حضرت بهاءالله ذکر شده است. مثلاً در لوحی جمیع را به حضور فرا می‌خوانند و بشارت می‌دهند که کنز مخزون ظاهر شده است: "آن که گفت می‌آیم آمد و آیات عنایتش عالم را احاطه فرموده. آن دوست یکتا آمده؛ آن یار بی‌همتا حجاب را شق نموده. بشتابید، وقت حضور است. بیابید بیابید کنز مکنون ظاهر، گنج مستور باهر؛ وعده‌های کتاب ظاهر شده، اشارات صحف مشاهده گشته. خود را محروم منمایید و بی‌نصیب مگردانید" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۷۶).

در واقع اشاره به حدیث قدسی دارد که فرمود، "کنثُ کنزاً مخفياً؛ احببْتُ اَن اعرف... الخ. حضرت عبدالبهاء در بیان تصریح می‌فرمایند که مقصود جمال مبارک است: "فاشْرَقَتْ شمسُ الحقیقة من ذلک الافق المنیر و طلع و لاح و باح اَنواره علی آفاق

العالمین. هذا هو الكنز الأخرى و هذا هو السماء الذى صعد اليها عيسى... (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۸)

جمال مبارک در لوح میلاد نیز به همین نکته اشاره دارند که در آن فجر کینونت مکنون ظاهر شد، "قل هذا فجرٌ فيه ظهر کینونة المکنون و غیبُ المخزون." (ایام تسعه، ص ۵۲)

### غرس شجره اعظم

در فجرى که جمال قدم متولد شدند، شجره اعظم نیز غرس شد و دارای ثمراتی بود. جمال مبارک بر حسب استعداد خلاق به بیان ثمرات این شجره اعظم می‌پردازند. بدیهی است آنچه که بیان می‌شود به صریح عبارت کلمات مبارکه مکنونه در حدّ و اندازه این عباد است: "کَلَّمَا نَزَلْتُ عَلَيْكَ مِنْ لِسَانِ الْقُدْرَةِ وَ كَتَبْتُهُ بِقَلَمِ الْقُوَّةِ قَدْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى قَدْرِكَ وَ لِحْنِكَ لَا عَلَى شَأْنِي وَ لِحْنِي." در لوح میلاد نیز بدین نکته صراحت دارند، "اذا نذَرْتُ لَكُمْ يَا مَلَأَ الرُّوحَ بَعْضَ تَرْتِمَاتِهَا عَلَى مَقْدَارِكُمْ لِيَسْتَجْذِبَكُمْ وَ يَقْرَبَكُمْ إِلَى اللَّهِ الْمُقْتَدِرِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ." (ایام تسعه، ص ۵۱) و بعد از ذکر بعضی از ثمرات، گویی امساک قلم می‌فرمایند که به همین میزان هم که ذکر شد "ارتفعت ضجيج المنافقين فى الدّيار و ضوضاء المشركين من الأشرار" (همان، ص ۵۳) و بدین لحاظ به قلم امر می‌فرمایند، "خُذْ زَمَامَكَ ثُمَّ امْسِكْ ثُمَّ اسْتُرْ مَا أُعْطَاكَ بِجُودِهِ ... فَاجْرِ عَلَى مَقْدَارِهِمْ." (همان) علّت آن را در سطور قبل از آن بیان می‌کنند که، "فيا حبّذا من اسرار الّتى لن يقدرَ أن يحملها أحدٌ إلّا الله... (همان).

به چند ثمره‌ای که از این شجره اعظم ظاهر شده اشاره می‌شود:

ثمره اول آن که به کلامی نطق فرمود که سدره سینا به آن تکلم کرد و حضرت موسی آن کلام را شنید و از کلّ ممکنات منقطع شد و به مقرّ قدس نزدیک گشت. (ایام تسعه، ص ۵۲) این معنی را در جای دیگری از الواح نیز توان یافت: "سبحان من أظهره و سبحان من بعثه و کلمه من بحبوحه النار موسی موسی أنا إله أبیک اله ابراهیم و اله اسحق و اله یعقوب. فلما سمع النداء من قطب النار و أخذته جذب الجبار غطى وجهه من الخوف و لا يقدر أن ينظر إليها و انصعق من نداء القرب واحد و ثمانين ألف سنة دهر بهذا تقرب اليه فضل ربّه و هب عليه عرف الوصال... (مانده آسمانی، ج ۴، ص ۳۸)

و اما ثمره ثانى به کلامی نطق فرمود که حضرت مسیح را جذب کلامش چنان اخذ نمود که به آسمان عزّ منیر صعود فرمود. این معنی نیز در کلامی از جمال مبین و مرکز میثاق امر ربّ العالمین مسطور. جمال قدم می‌فرمایند: "أتى أنا السماء الّتى صعد اليها این مریم. يشهد بذلك لسان العظمة و القوم اكثرهم من الغافلين." (آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۱۰۳)

حضرت عبدالبهاء نیز اشارتی گذرا به این موضوع دارند. در لوحی در وصف ظهور جمال قدم می‌فرمایند: "هذا هو السماء الذي سعد اليها عيسى" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۸)

و اما ثمره ثالث، به کلامی نطق فرمود که قلب حضرت محمد رسول الله چنان منجذب گشت که از این ندای اعلی به سدره منتهی عروج فرمود و ندای الهی را از آن سوی سراپرده کبریایی شنید. این معنی در کلام جمال مبارک مسطور. در مورد آنچه که در معراج رخ داد، حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "قل يا قوم قوموا عن النوم. تالله قد ظهر ذات القدم و تطوفن في حوله ارواح النبيين ثم سدره المنتهى قل ان محمد قد عرج سبعين الف سنة إلى أن بلغ إلى فناء هذا الباب. فويل لمن كذب و تولي" (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۱۱۳).

در توضیح معراج، جمال مبارک می‌فرمایند: این که معراج واقعاً چیست، حضرت بهاء الله توضیح می‌فرمایند، "هو العروج الى الملكوت الاعلى و الافق الابهي فتشرف بلقاء ربه و سمع النداء اطلع بأسرار الكلمة العليا و بلغ سدره المنتهى و دنى فتدنى فكان قاب قوسين او ادنى و دخل الجنة المأوى و الفردوس الاعلى و أراه الله ملكوت الأرض و السماء." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۴۹)

در بیان دیگر از قول حضرت رسول اشارتی دارند که طلعت محمدی درباره ظهور جمال ابهی می‌فرماید که این همان است که در شب معراج ندایش را شنیدیم و جمالش را ندیدیم: "هذا يوم فيه نادى محمد رسول الله في قطب جنة الرضوان «يا اهل الاكوان تالله قد ظهر محبوب العالمين و مقصود العارفين. هذا هو الذي سمعت نداءه في المعراج و ما رأيت جماله» الى أن بلغت الأيام الى هذا اليوم الذي به زينت أيام الله الملك العزيز الحميد." (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۴۶)

با توجه به این که در بیانی "تشرف بلقاء ربه" ذکر شده و در بیان دیگر "ما رأيت جماله" مذکور، این توضیح لازم می‌آید که در عالم اسلام دو حدیث مروی است که یکی بر رویت و دیگر بر عدم رویت دلالت دارد. البته در توضیح این اختلاف دو حدیث نیز شرحی وارد شده است. جناب فاضل مازندرانی در پانویس صفحه ۶۵ جلد اول امر و خلق و ۱۷۱ جلد دوم (یا ۴۴۸ طبع قدیم در ایران) چنین نقل کرده‌اند، "مصطفی صلعم در شب معراج مر عایشه را خیر داد که حق را ندیدم و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول عم مرا گفت حق را بدیدم. خلق به این خلاف بماندند و آنچه بهتر بایست وی از میان ببرد. اما آنچه گفت دیدمش عبارت از چشم سیر کرد و آنچه گفت ندیدم بیان از چشم ستر. یکی از این دو اهل باطن بودند و یکی اهل ظاهر. سخن با هر یک بر اندازه روزگار وی گفت. پس چون سیر دید اگر واسطه چشم نباشد چه زیان ..."

جمال قدم بعد از ذکر این ثمرات خطاب به قلم اعلی می فرماید، "أن یا قلم الاعلی فأمسک زمامک تالله الحق لو تنطق و تذکر نعمات الأثمار من شجرة الله لتبقى وحيداً فی الأرض لأنّ الناس کلهم یفرّون عن حولک و ینفضّون عن ساحة قدسک و إنّ هذا الحقّ یقین." (ایام تسعه، ص ۵۳)

### ولادت حقیقت رحمن

در یکی از الواح میلاد طلعت ابهی، تصریح شده که در آن شب "حقیقة الرّحمن" ولادت یافته است. اطلاق عنوان رحمن، که خاصّ ذات الهی است، به نفس مبارک جمال ابهی در سایر آثار مبارکه مشهود است. فی المثل در لوحی می فرماید، ("قد أتى الرّحمن فی ظلّ البیان." (کتاب مبین، ص ۳۱۳) در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "ذکر من لدی المذكور لمن فاز بعرفان الله فی یوم أتى الرّحمن برحمة أحاطت العالمین." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۸۸).

در بشارات حضرت اعلی به ظهور من یظهره الله نیز این لطیفه مذکور است: حضرت ربّ اعلی در توقیع خطاب به ملأ باقر حرف حیّ که از من یظهره الله سؤال کرده بود می فرماید، "ذلک شمس الحقیقة و وجهه الأحدثیة و طلعة الرّبویّیة و کینونة الالوهیّة و انیّة الأزلیّة لو یستقرّ علی التّراب تنادی ذرّات التّراب علی أنّ ذلک عرش قد استوی الرّحمن علیه فمن یفتخر الطّین بمحلّ عرشه بذلک الإفتخار، فکیف ینبغی اولو الأفكار أن یفتخرون بالله الواحد الفّهّار و یستنبئون عن الله الواحد الظّهّار." (ایام تسعه، ص ۱۷۲).

حضرت عبدالبهاء نیز این عنوان را در مورد حضرت بهاء الله به کار برده اند: "فاشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال فی هیکل الجلال و استقرّ الرحمن علی عرش الأکوان و تشعشع و تلالأ شمس الحقیقة علی آفاق الامکان و کانت بهاء السموات و الأرض فی عالم الغیب و العیان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۰۲)

در اینجا اشارتی به معنای رحمن و تفاوت آن با رحیم ضرورت دارد. علمای اسلام اعتقاد دارند که رحمن صفت خاصّ خداوند و برای این عالم است و در نتیجه برای مؤمن و کافر یکسان است. اما رحیم مختصّ عالم بعد است و لذا فقط نصیب مؤمن می شود کافر از آن نصیبی ندارد. از امام جعفر صادق روایت می شود که فرمودند: "والله إله کُلّ شیء الرّحمنُ بجمیع خلقه، الرّحیمُ بالمؤمنین خاصّةً." (کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، باب معانی الأسماء و اشتقاقها، ۱/۱۴۴) در واقع معتقدند که رحمان صفت عامّ است و کلّ اشیاء و کائنات را در بر می گیرد ولی رحیم خاصّ است و ویژه مؤمنان.

اما، بیان حضرت ربّ اعلی گویای آن است که هر دو صفت مربوط به هر دو عالم است. در مناجاتی آمده است، "لاندعوا دونک، یا الهنا، ربّاً و لانرجوا من سواک، یا رحمن الدنیا



و الآخرة و رحیمهما رحمةً و فضلاً." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۲۷)

### به موج آمدن دریاهاى غفران

در این شب "تموّج ابحر الغفران و هبت نسائم السّبحان." (ایام تسعه، ص ۵۶). در آثار جمال مبارک میل به عفو و غفران به کزّات مشهود شده است. سرآغاز این نسائم غفران شب ولادت آن ذات مکرم است. در مناجاتی از قلم رحمن نازل، "اگر نفسی از اوّل لاوّل از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد، الیوم تدارک آن ممکن است. چه که دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش مرتفع." (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص ۳۶۷)

از موارد معروف رفع قلم، ایام رضوان است. در سوره القلم مصرّح است که، "قد ارفع الله فيه القلم عن كلّ من فى السموات و الأرض و هذا ما أشرق به حکم القدم عن مشرق القلم لتفرحنّ فى أنفسکم و تكوننّ من الذینهم یفرحون." (آثار قلم اعلى، ج ۴، طبع ۱۳۳ بدیع، ص ۲۶۴)

از موارد دیگر، مغفور واقع شدن نفسی است که فرزندانسان در ظلّ رایت رحمن وارد شوند: "یکی از فضل‌های مخصوصه این ظهور آن است که هر نفس که به مطلع امر اقبال نمود، ابوبین او اگرچه به ایمان به ظهور فائز نشده باشند، پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید. هذا من فضله على احبائه. اشکر و کن من الحامدين." (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۲)

این فضل شامل منتسبین نیز می‌شود: "از جمله اموری که مخصوص است به این ظهور اعظم آن که هر نفسی در این ظهور به اقبال فائز و به اسم قیوم از رحیق مختوم آشامید، یعنی از کأس محبت الهی، منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مؤمن نباشند، بعد از صعود به عفو الهی فائز و از بحر رحمت مرزوق خواهند بود. این فضل محقق است از برای نفسی که از ایشان ضرّی به حق و اولیای او نرسید." (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۳)

این مورد اخیر، در خصوص میرزا حسین‌خان مشیرالدوله از قلم اعلى تصریح شد: "چون به نسبت یکی از احبای الهی فائز، شاید کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمن دربارهاش نازل شود." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۰۲ / مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۰) مقصود از "یکی از احبای الهی" در این لوح مبارک، "جناب آقا میرزا محمدعلی کدخدای مشهور" است "که از اقریبای نزدیک مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان صدراعظم بودند." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۰۳ به نقل از تاریخ سمندر)

ناگفته نماند که در کنار این عفو و غفران، انتظار می‌رود احبای الهی نیز از آنچه که عقول آنها از آن کراهت دارد احتراز نمایند. در اثری از جمال قدم، به امضاء کاتب

وحی، چنین مذکور، "در ایام رضوان فقره‌ای از سماء مشیت نازل که قلم برداشته می‌شود. ولیکن فرموده‌اند باید تجاوز از آداب و ما تکرهه العقول نشود. این است حکم محکم الهی طوبی لقوم یعملون." (امر و خلق، ج ۴، ص ۹)

این معنی در لوح دیگری نازله از یراعه جمال قدم مصرح: "اگرچه در این ایام بحر غفران موج و نیر کرم از اعلیٰ افق عالم مُشرق، ولیکن در هر عملی بنفسه اثری مقدر. الیوم عبادی که به منظر اکبر ناظرند، باید به اعمالی تمسک نمایند که عرف تقدیس از او متضوع گردد و سبب اقبال اهل عالم شود." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۵۸)

### رفع احزان از جمیع اشیاء

در لیلۀ ولادت حضرت بهاءالله، چنان جود و فضل الهی نصیب عالم وجود گشت که سبب رفع احزان از جمیع اشیاء "فی کلّ حین و زمان" بشود. (ایام تسعه، ص ۵۶)

رفع احزان و حلّ مشکلات نوع انسان از جمله مواردی است که جمال مبارک بارها در آثار خود تکرار فرموده‌اند. مثلاً در لوحی خطاب به محمّدعلی نامی می‌فرمایند، "یا عباد، قسم به جمال محبوب این است رحمتی که همه کاینات را فرا گرفته. ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق. چه که لازال دوست نداشته احبّایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مسّ کند. اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبابم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است، به کما احزان به مقرّ اقدس باز گشت و به صیحه و ندبه مشغول...". در ادامه کلام می‌فرمایند، "هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده، هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده؛ چه که لازال ناظر به وفا بوده‌هو عامل به شرایط آن." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۱)

جمال قدم اراده فرمودند که احزان را خود متحمل شوند که عباد قرین اندوه نگردند. حتی امر فرمودند که، "ذکر اوّل آن که باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور بین مقام محال بوده و هست مگر به ذیل توکل کامل توسّل نمایی. این است شفای امم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات و توکل حاصل نشود مگر به ایقان. مقام ایقان را اثرها است و ثمرها." (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۰)

جمال مبارک مایلند که احبّاء آیت سرور الهی در بین خلق باشند و به این علت هدایت می‌فرمایند که به ذکر الهی از احزان دنیا و کدورات آن فارغ شوند و قلب را به ذکر دوست منور دارند. (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۲) و از خداوند مسألت دارند که، "... بأن یجعلک آیه سروری بین العباد بحیث لاتحزنک شئون الخلق و لاتکدرک اعمال الذین هم کفروا بالله العزیز المحبوب." (همان)

در رقت قلب جمال مبارک و آنچه که به ظهور فرح عالمیان شد همین بس که در ایام صباوت به مطالعه جریان غزوه اهل قریظه پرداختند و بسیار محزون شدند. می‌فرمایند، "از آن حین مهموم و محزون بوده به شأنی که قلم از ذکرش عاجز؛ اگرچه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصودی جز قطع دبر ظالمین نبوده. ولکن چون دریای عفو و فضل بی‌کران مشاهده می‌شد، لذا در آن ایام از حقّ جلّ جلاله می‌طلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کلّ من علی الارض بوده. تا آن که بغتةً در دوم ماه مولود، قبل از طلوع، جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد. انقلابی که بشارت عروج می‌داد. این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر. بعد، امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیر اطمینان مشرق و موجود الی أن أنتهی الأمر الی حین الظهور. اذاً فُزْتُ بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الارضین." (اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۷؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۸۱، ص ۱۵۸)

طریقه رفع احزان چنین است: "بعد از آن که قلبی به انوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حقّ جلّ جلاله پرگشت دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله در آن وارد شود و یا داخل گردد." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۹۵)

گاه مظاهر ظهور و طلعات مقدسه ابراز حزن می‌نمایند. مثلاً در لوحی می‌فرمایند، "جناب میرزا محمد وارد شد و ذکر عروج حمامه معنوی را از خاکدان ترابی به رضوان الهی نمود. نهایت هم و غم و حزن و اندوه روی نمود...". (آیات بینات، ص ۷) اما این اظهار حزن نظر به رحمت و شفقت حق است. جمال مبارک می‌فرمایند، "این که در مصیبات از قلم اعلی اظهار حزن می‌شود، مقصود از آن اظهار رحمت و شفقت است و آلا هر نفسی به محبة الله فائز شد و صعود نمود، او به فرح اکبر فائز قسم به سدره منتهی، که در کلّ احیان ناطق و شاهد است، اگر از فرح یک نفس مستقیمه مرفوعه اهل ارض آگاه شوند به شطرا الله توجه نمایند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۳)

فقط در یک مورد ابراز حزن مجاز است و آن بعد از درگاه الهی است. در کلمات مکنونه از قلم اعلی نازل، "لاتحزن الّا فی بُعدک عنّا و لاتفرح الّا فی قریبک بنا و الرجوع الینا." (کلمات مکنونه عربی، شماره ۳۵)

شاید ذکر این نکته در بحث احزان مناسب باشد که جمال مبارک نه تنها احزان را منع می‌کنند بلکه از وارد آوردن حزن بر قلوب دیگران نیز به شدت مانع می‌شوند و خودشان را الگو و سرمشق قرار می‌دهند: کلّ سجایای حق را به چشم خود دیده‌اید که ابدأ محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آزاده باشد. قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است حیف است به این نار مشتعل نشوید (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۳۱ / اقتدارات، ص ۲۱۷)

## سد ابواب نیران و فتح ابواب جنان

در این شب دروازه‌های بهشت گشوده گشت و دروازه‌های جهنم مسدود گشت. زیرا ملکوت الهی بر وجه ارض نازل گشت؛ ابواب آن مفتوح و همه مأمور به دخول. رضوان رحمانی بر ارض ظلمانی نازل شده است. حضرت مسیح و عده فرمود، "ملکوت تو بیاید و اراده تو آنچنان که در آسمانها است بر زمین کرده شود." (انجیل متی، باب ۶، آیات ۹ تا ۱۳). در لوح نصیر به فتح ابواب رضوان تصریح دارند و این که جمیع مأمور به دخولند و اگر کسانی باز مانده‌اند ملامت آن به خود آنها راجع است. "تو را به هیکی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فائز به ورود در مدینه قدس صمدانیه و مقر عز رحمانیه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول. ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقر قرب دور مانده. تالله الحق در کل حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در عقبه اسماء محتجب." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۷۱).

جالب است که در لوحی به "ارض حیرت" اشارتی دارند: "قل یا عبد، انا لما سافرنا من ارض الإنشاء إلى مواقع القصوى و أخطنا كل شئ بسطان من لدنا إذا وجدناك واقفاً علی ارض الحیره بین الجنة و النار؛ بحيث مرّة تعلقو فی نفسک و تسفل أخری و هذا لا ینبغی لک. لأن لک قد قدر شأن من الشئون علی الواح قدس حفیظ. کبؤ فی نفسک ثم توجه إلى شطر الرضوان ثم ادخل فیہ باذن ربک و کن من الأمنین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۸۳، ص ۱۰۷-۱۰۸)

قبل از آن نیز به ظهور این رضوان، این ملکوت، بشارت داده بودند. در کلمات مکنونه فارسی مذکور، "اهل یقین را اخبار نمایید که در فضای قدس، قرب رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند. پس جهدی نمایید تا به آن مقام در آید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جوید. قرّت ابصار الذین هم دخلوا فیہ آمنین." (کلمات مکنونه فارسی، شماره ۱۸)

یا در فقرة قبل از آن به فتح ابواب ملکوت تصریح دارند، "ای همگنان ابواب لامکان باز گشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده‌اند الا قلیلی ..."

## سیاه شدن روی اشرار و نورانی شدن طلعات ابرار

در لوح میلاد مصرح است که در این شب "اسودت وجوه الأشرار و استضاءت طلعات الأبرار من هذا الجمال الذی بظهوری انتظر ملکوت الغیب و الشهود." (ایام تسعه، ص ۵۰)

در اشارات و بشارات قرآنی است که در یوم آخر روی اشرار سیاه خواهد شد و روی ابرار نورانیت تام خواهد یافت. در سوره آل عمران از ساحت ربّ العزّه چنین عزّ نزول یافت، "یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ أُسَوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَمِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ." [روزی که چهره‌های سفید و چهره‌های سیاه شود. آنگاه به سیاه‌رویان گویند آیا بعد از ایمانتان روی به کفر آورده بودید؟ پس عذاب را به خاطر کفری که ورزیده بودید بچشید. اما سپیدرویان در بهشت رحم الهی جاویدانند.]

باری، این معنی در دیگر آثار جمال قدم نیز منعکس گشته است. در لوح صیام می‌فرمایند، "فَوَيْلٌ لِمَنْ أَعْرَضَ وَ كَفَرَ بَكَ وَ بآيَاتِكَ فِي هَذَا الظُّهُورِ الَّذِي فِيهِ أُسَوِّدَتْ وُجُوهٌ مَظَاهِرِ النَّفْسِ وَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهٌ مَطَالِعِ الْإِثْبَاتِ يَا مَالِكَ الْأَسْمَاءِ وَ الْأَصْفَاتِ." (رساله تسبیح و تهلیل، طبع ۱۹۸۲، هندوستان، ص ۲۴)

### سقایه طائفین حول عرش از کاس بقا

در این شب، طبق آنچه در لوح میلاد آمده است، گروه‌هایی از فرشتگان بهشتی نازل شدند و گروهی از آنها به نفحات جمال الهی عروج کرده گروهی دیگر را با جام‌هایی از "کوثر البقا" فرستادند تا کسانی را که طائف حول عرش محلّ استوای جمال قدم هستند سقایه نمایند. خوشا به حال کسی که به حضورش بار یافت و شهد جمالش را چشید و نغماتش را شنید و قلبش را به کلامی که بر زبان مقدّسش جریان یافت زندگی جاودانی بخشید.

سقایه خمر بقا، که سرآغازش شب ولادت هیکل اطهر است، در دیگر آثار مبارکه نیز مذکور و مسطور است. "امروز کتاب الهی بنفسه ناطق و از ید عطا کوثر بقا عنایت می‌فرماید. خذوا و اشربوا و لاتکونوا مِنَ الْمُعْرِضِينَ." (حدیقه عرفان، ص ۱۴۹) در کلام دیگر مذکور، "حمد مقدّس از ذکر و بیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزااست که از قلم اعلیٰ کوثر بقا جاری فرمود و از قطره آن مقبلین را حیات ابدی عطا نمود و این قطره در مقام اوّل و رتبه اولی به هیأت نقطه ظاهر و از او علوم اوّلین و آخرین را از علام غیب به عرصه شهود آورد و چون خدمتش مقبول افتاد، به حرف با مؤانس گذشت و به او علّم انه لا اله الا هو مرتفع و رایت نصر و ظفر منصوب." (اشراقات، ص ۲۶۹-۲۷۰)

شرط نوشیدن از کوثر بقا یا خمر بقا انقطاع از ماسوی الله است: "از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خمر قا از عین فنا بیاشامی." ( ادعیه محبوب، ص ۴۵۷) یا در بیان دیگر چنین مسطور، "نار عشقی بر فروز و جمله هستی‌ها بسوز\*\*\* پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار / تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه \*\*\* کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۰)

حضرت عبدالبهاء در ذکر این دو بیت می‌فرمایند، "ما باید به کلی از وصف وجود فانی گردیم، بلکه نیست و مفقود شویم تا سزاوار الطاف و عنایت خداوند بیچون گردیم. هر یک غبار رهگذر جمیع احباء شویم و خادم حق و هادم بنیان نفس و هوی. زیرا زینت ایوان الهی به این دو بیت ربّانی است: «نار عشق بر فروز و جمله هستی‌ها بسوز\*\* پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار / تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه\*\* کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۶۵)

اما، به احدی نمی‌توان خرده گرفت که محروم از این خمر بقا شده است. زیرا چه بسا آن که خمر بقا را ندیده، در مقطعی از عمر ناگاه به سوی آن متمایل گردد و البته از عنایت حق محروم نشود که مولایش در وصف مجاهدان راه حق فرمود، "بر عاصیان قلم عف درکشد و به حقارت ننگرد. زیرا حُسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلیٰ شتابد." (ایقان، طبع آلمان، ص ۱۲۸)

این خمر بقا در میخانه محبت عطا می‌شود. باید به آنجا شتافت و از آن بهره گرفت. یعنی آنچه که از بدایت تولد حضرت بهاء‌الله به اهل عالم عنایت شد، هنوز تحت شرایطی از ید پر از لطف او داده می‌شود. طلعت ابهی می‌فرماید، "گوشه میخانه محبت الهی آرامگاه منزل جان است. زیرا که جان رفیق لطیف جز در هوی جانان طیر ننماید و غیر محفل دوست مقرب نیابد؛ و شکر این ساقی خمر بقار باید در جمیع اوقات به تمام جان و روان قیام و اقدام نمود؛ و معنی این شکر شکر است که گوش را از استماع چنگ و بربط ظاهری پاک سازد تا نواهای قدس معنوی ادراک نماید و چشم را از ملاحظه جمال ظاهره مکدره منع نماید تا از مشاهده جمال هویّه نصیب بردارد. فرخنده گویی که از این شاهباز هوای الهی شهنواز ملکوتی را استماع فرماید و از این طلعت عراقی نواهای عزّ حجازی بشنود تا همه جسمش جان شود و تمام جسدش منزل و مقرّ جانان گردد." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۷۴)

اما، خمری که با آن همه لطف و محبت و شور و اشتیاق به اهل عالم اعطاء شد قدری با بی‌اعتنایی خلق مواجه گشت. بدین لحاظ در ادامه کلام آن حضرت می‌فرمایند، "ولکن قسم به خدا نمی‌شنود احدی و ادراک نمی‌نماید نفسی. زیرا که این مزمار احدیه را مضرابی از جوهر روح باید و این چنگ صمدیه را آهنگ نور شاید. این نفوس بعیده که هرگز از خمر قرب نچشیده‌اند و شراب وصال را از زلال چشمه بی‌مثال ننوشیده‌اند، جز هوای صرف خیالی ندارند و جز فنای بحت بقایی نیابند. مملوک نفس شده‌اند و از مالک الملوک باز مانده‌اند و عبد جسد گشته‌اند و از مولی الموالی غافل و محجوب شده." (همان، ص ۲۷۵)

### ولادت نفسی که به انکار معروف نشود و به اوصاف وصف نگرند

در لوحی که به مناسبت ولادت حضرت ربّ اعلیٰ از قلم اعلیٰ عزّ نزول یافته، شب ولادت حضرت مبشّر را آیتی برای لیلۀ ولادت "مَنْ لَا يُعْرِفُ بِالْأَذْكَارِ وَ لَا يُوصَفُ بِالْأَوْصَافِ" (ایام تسعه، ص ۱۳) ذکر فرموده‌اند. این اوصاف در حقّ ذات الهی ذکر می‌شود.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "بدان که حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت؛ یعنی از هر ستایشی منزّه و میرّا است و جمیع اوصاف اعلیٰ درجه وجود در آن مقام اوهام است. غیب منیع لایدرک و ذات بحت لایوصف. زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البتّه محیط اعظم از محاط. لهذا محاط پی به محیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید" (امر و خلق، ج ۱، ص ۳۴).

حضرت بهاءالله به مناسبت‌های مختلف خود را "بحرالبیان" ("بحرالبیان ینادی و یقول...") - کلمات فردوسیّه، "نارالبیان" ("...ظهر الكنز المخزون ... قد اشتعلت نارالبیان فی قطب الامکان" - آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۲۰۸ / "أوقد نارَ البیان بین خلقک علی شأنٍ تملأُ الآفاق أنواراً بهائک و يشتعل الوجود بنار امرک...") - مناجاة، ص ۵۲، ظهور رحمن در "ظلل البیان" ("قد أتى الرَّحمن فی ظلل البیان" - کتاب مبین، ص ۳۱۳)، کسی از "سماں بیان" ظاهر شده ("المنظر الاکبر تشرف بأنوار ظهور مالک القدر الذی أتى من سماں البیان بالحجّة و البرهان" - دریای دانش، ص ۸-۱۰۷) نامیده‌اند. این "بیان" از عنصری است که قابل ذکر و وصف نیست: "قل إنّنا قد أوقدنا فی الإمكان نار البیان و إنّها لیست من العناصر الّتی کانت بینکم و عرفتموها من قبل. إنّها لعنصرٌ لا یذکرُ بذکرٍ و لا یشارُ بإشارةٍ و لا یوصفُ بوصفٍ و ظهرت منه العناصر کلّها بعد تقدیسه عنها و إنّها قد ظهر من تهیجات عرف محبّة ربکم العزیز الوهاب" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱۷۷).

نهایتاً در لوح تولّد حضرت اعلیٰ، قلم اعلیٰ را ذکر می‌فرمایند که از ذکر جمال قدم منصعق می‌شود و می‌گوید، "یا مَنْ لَا تُذْکَرُ بِالْأَسْمَاءِ، فاعفُ عَنی بسلطانک المهیمنُ علی الأرض و السّماء لِأنتی خُلقتُ بابداعک کیف أقدِرُ أن أذکرُ ما لا یذکرُ بالإبداع." (ایام تسعه، ص ۱۴). و در پایان لوح تقاضای معافیت از ذکر می‌فرماید، "ای ربّ فاعفُ هذا القلم الأبکم عن ذکر هذا المقام الأعظم." (همان، ص ۱۵).

در اصل لوح مبارک بیانی است که در ایام تسعه از قلم افتاده است. بعد از آن که مذکور می‌فرماید که آنچه ذکر شود از "ظهور غیب مکنون و سرّ مخزون" در مقام صفات است و حضرتش سلطان آنها است. بعد اشاره می‌فرماید که به واسطه حضرتش "ظهر مظاهرٌ لا قبل له" و تأکید دارند که "هذا یذکرُ لأهل الإبداع. عنده ما لا یقدرُ أن یسمعه إلا أدنّه طوبی للموقنین." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۳۵، ص ۲)

## ای کاش متولد نشده بودم

جمال مبارک عنایات و الطاف خویش را جهت هدایت خلق به سوی آنچه که برای آنها مقدر شده نصیب آنها نمود. اما، متأسفانه خلقی که قرن‌ها در انتظار این ظهور کلی و عظیم بود، ناسپاسی نمود و استقبالی از آن محیی رعم ننمود. به این نیز اکتفا نکرد و زخمی نبود که نزد و تهمتی نبود که وارد نکرد. هرچه حضرتش محبت فرمود بی‌محبتی دید و هرچه وفا فرمود جفا دید. حتی از برادر خود که از اوان طفولیت و صباوت در کنف حمایت خود گرفت، بی‌وفایی دید و با این همه در کتاب اقدسش او را هدایت کرد که باز گردد و توبه و انابه نماید و وعده داد که خدایش به صرف فضل بپذیرد که اسفا نتیجه نداد.

آنقدر این جفای اعدا و نزدیکان برایش سنگین بود که ندا بر آورد، "قَوْلَهُ، يَا قَوْمِ، إِنِّي لَأَكُونُ مَتَحِيرًا فِي أَمْرِي وَمَا وَرَدَ عَلَيَّ. فَيَا لَيْتَ مَا وُلِدْتُ مِنْ أُمِّي وَإِنْ وُلِدْتُ مَا رُضِعْتُ وَمَا صِرْتُ كَبِيرًا. وَلَكِنْ ظَهَرَ مَا ظَهَرَ وَنُزِلَتْ جَنُودُ الْوَحْيِ وَقَضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۸۲)

شاید این بیان مبارک نیز، که به سه حرف اسم مبارک استناد شده، به همین نکته اشاره داشته باشد، "این ایام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده، نوحه می‌نماید و هاء مسکین از دو چشم می‌گرید و حالت با از ذکر خارج. ما اطلع علی اسرار الله إلا نفسه. اوست عالم و دانا و قادر و توانا." (مجموعه اشراقات، ص ۱۶۰)

عجیب اینجا است که شبیه این بیان را در ابراز تأسف و تحسر از آنچه که بر حضرت مبشر وارد شده نیز از قلم اعلی نازل فرموده‌اند. بعد از آن که به بشارات حضرت اعلی به ظهور خود اشارتی صریح دارند و می‌فرمایند که رب اعلی آنچه را که اراده داشت به خلق ابلاغ فرمود، حضرتش را به ظلمی به قتل رساندند که جمیع اشیاء بر مظلومیتش گریستند و روح القدس نوحه فرمود و دل‌های کسانی که حول عرش بودند به ضجه و زاری آمد. در اینجا می‌فرمایند ای کاش اصلاً دنیا خلق نشده بود و چنین ظلمی واقع نمی‌گشت؛ ظلمی که سبب تکدر خاطر خداوند در عرش کبریا شد و ثیاب صبر و اضطراب دریده گشت. در ادامه می‌فرمایند که ای کاش متولد نشده بودم: "فَيَا لَيْتَ مَا وُلِدْتُ مِنْ أُمِّي وَلَمَّا وُلِدْتُ مَا رُضِعْتُ. فَلَمَّا رُضِعْتُ مَا كَبُرَ أَشْدَى لَنَلَّا سَمِعْتُ مَا وَرَدَ عَلَ جَمَالِهِ الْمُقَدَّسِ الْمُطَهَّرِ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزِ الْمُحِبُّوبِ." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۵، ص ۱۸۵)

آیا این نشانه یگانگی و وحدت دو مظهر ظهور نیست که در این دور مبارک مظلوم واقع شدند و هر دو زهر جفا از این و آن چشیدند. گویی این سرنوشت جمیع مظاهر ظهور است که جمال قدم در وصف آنها می‌فرماید، "كَمْ مِنْ رَسُولٍ بَلَّغُوا النَّاسَ رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَبَذَلُوا مَسْتَهْمَ الْبِئْسَاءِ وَالضَّرَاءِ إِلَى أَنْ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمُتَعَالَى الْمُحِبُّوبِ وَ



استشهدوا علی شأنِ بکت علیهم کُلُّ الأشیاء بل ما کان و ما یکون." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۳۵، ص ۱۸۴). اما گویی این ظلم و ستم بر شور و اشتیاق آنها می‌افزاید، "و کَلَّمَا اشْتَدَّ علیهم البلیا زاد اشتیاقهم بحیث ما استراحوا علی مقعد الأمن و بذلک یشهد عباده مکرمون." (همان).

### لزوم فرح و شادمانی

با این همه، بر اهل بهاء است که در این یوم مبارک به استیشار و شادمانی بپردازند. زیرا امر مبارک است که "أن یا ملاً الغیب و الشهود أن افرحوا فی أنفسکم ثم استبشروا فی ذواتکم بما ظهر لیلُ الذی فیهِ حُشِرَتِ الأکوار و دُوِّرَتِ الأدوار و بُعِثَتِ اللیالی و الأنهار و میقاتُ الأمر من لدن مقتدرٍ قدیر." (ایام تسعه، ص ۴۸)

زیرا در این یوم مبارک ارکان جبت و به لرزه در آمد و صنم اعظم ساقط گشت و ارکان شرّ معدوم گشت و منات در فس خود به نوحه در آمد پشت غزّی بشکست و وجه او تیره و تار گشت. اینها اسامی بت‌هایی است که در دوران جاهلیه وجود داشتند و در این دور مبارک به نفوسی اطلاق شده است که به صورت بت در آمده خود را مالک الرقاب دانستند و از اقبال به مظهر ظهور ممنوع گشتند. فی‌المثل، در سورة الغصن، خطاب به نفوسی که از "غصن" روی برگردانند، می‌فرماید: "یا قوم، أتتخذون الجبت لأنفسکم مُعیناً من دون الله." (حدیقه عرفان، ص ۴)

البته لقب صنم اعظم نصیب یحیی شد. گویی در این بیان مبارک سرنوشت او را از قبل تعیین کرده بودند. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "فتنه عمیاء صمّا، اعظم انقلاب قرن اول بهائی، ارض سرّ را متزلزل نمود و صنم اعظم را به خاک بینداخت، ارکان جبت متزعزع شد..." (توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۳۰۷)

لهذا، اهل بهاء به فرح و شادمانی بپردازند چه که "فیهِ مُنِعَتِ الشیطان عن الصعود الی جبروت العزّ و الإقتدار." (ایام تسعه، ص ۴۹)؛ زیرا در این لیله منبع شرور باید بر سر بکوبد و معدن طغیان باید به مقرّش در جهنّم باز گردد. (ص ۵۰)؛ زیرا جمال قدم بر عرش اعظم عظیمش جلوس فرموده است. (ص ۵۰)

---

تفسیر هاء از آثار حضرت ربّ اعلیٰ در مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، شماره ۸۶، طبع به جهت حفظ، صص ۹۹ الی ۱۵۴ درج شده است.